

نقش آداب و رسوم عامه

در حل مشکلات ادبی*

احمد رجایی بخارایی

اسکدار - دلو آسیا

مطالعه در آداب و رسوم اقوام مختلف و گردآوری و سنجش آنها یک نوع تفنّن نیست بلکه تحقیقی ارزنده و علمی است در شناخت زمینه بسیط فکری و ذوقی اقوام مختلف که گاه به مدد آن می‌توان خط سیر زبان یا آیین و به‌طور کلی تمدنی را به‌دست آورد.

از این پژوهشها جامعه‌شناسان، باستان‌شناسان و مورخان بیشتر سود می‌برند اما ادیبان نیز بی‌بهره نیستند و سخن امروز من بنده درباره این بهره‌مندی است و بنابراین باید آن را حاشیه‌ای بر متن کنفرانس دانست و نوعی سپاسگزاری از زحمات استادان محترمی که آداب و رسوم عامه را از پیش از اسلام تاکنون از دیدگاههای مختلف بررسی و گردآوری می‌فرمایند و افرادی نظیر اینجانب از آن بررسی‌ها در حل مشکلات متون فارسی سود می‌جویند.

به‌عنوان مقدمه بحث باید عرض کند که پس از اتمام و انتشار کتاب لهجه

*. مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۱ و ۲، صص ۱۰۳ تا ۱۱۴.

بخارائی این جانب به فکر افتاد که تشکیلات دربار امیر بخارا را که بعد از ۱۹۱۷ میلادی بالمره منسوخ شده و موضوعاً منتفی است و آداب و رسوم مردم بخارا را که رسوخ نوع جدیدی از تمدن، دگرگونی‌هایی در آن پدید آورده است بنگارد و تا حد مقدور از تصاریف روزگار در امان بدارد و ضمن این کار بود که به گشودن چند مشکل ادبی که ظاهراً تا امروز حل نشده است به‌زعم خود دست یافت که از آن جمله یکی کلمه «اسکدار» است.

این کلمه را بیهقی مکرر و به صور گوناگون به‌کار برده و معنی آن خواه از نظر ریشه لغوی و خواه از نظر چگونگی، خاصه با صفت «حلقه برافکننده و بر در زده» درست معلوم نبود.

برای روشن شدن مطلب بهتر است نخست چند شاهد از تاریخ بیهقی آورده شود:

الف - «نامه‌ها رفت به اسکدار به جمله ولایات که به راه رسول بود تا وی را استقبال به‌سزا کنند و سخت نیکو بدانند چنان که به خشنودی رود»^(۱).

ب - «مسعدی را گفته آمد تا هم‌اکنون معمانامه‌ای نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که آنچه پیش از این نوشته شده بود باطل بوده است»^(۲).

ج - «شبه اسکدار هرات رسید که خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی به یک هفته گذشته شد»^(۳).

د - پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکننده و بر در زده دیوانیان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آن را بیاورد و بستدم و بگشادم. نامه

صاحب برید بود برادر ابوالفتح حاتمی به امیر دادم بستد و بخواند و نیک از جای بشد دانستم که مهمی افتاده است»^(۴).

د - «و بر راه بلخ اسکدار نشانده بودند و دل در این اخبار بسته و هر روز اسکدار می‌رسید تا چاشتگاه اسکداری رسید حلقه برافکنده و بر در زده»^(۵).

ه - «من نامه نبشتم و وی آن را به خط خویش استوار کرد و خریطه کردند در اسکدار گوزکانان نهادند و حلقه برافکنند و بر در زدند و گسیل کردند»^(۶).

و - «سواری در رسید از سوارانی که به راه غور ایستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه‌ها برافکنده و بر در زده به خط بوالفتح حاتمی نایب برید هرات اُستادم آن را بستد و بگشاد یک خریطه هم بر در زده و از نامه فصلی دو بخواند و از حال بشد. پس نامه درنوشت و گفت تا در خریطه کردند و مهر اسکدار نهادند»^(۷).

این کلمه به صورت اسکدار در دیوان منوچهری نیز هست در قصیده‌ای به

مطلع:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار

کردست رای تاختن و قصد کارزار

تا آنجا که می‌گوید:

نوروز پیش از آنکه سراپرده زد به در

با لُعبتان باغ و عروسان مرغزار

این جشن فرخ سده را چون طلايگان

از پیش خویشان بفرستاد کامکار

گفتا برو به نزد زمستان به تاختن
 صحرا همی نورد و بیابان همی گذار
 چون اندرو رسی به شب تیره سیاه
 زود آتشی بلند برافراز روزوار
 این عزم و جنبش و نیت من که کرده ام
 نزد شهنشه ملکان بر به اسکدار
 از من خدایگان همه شرق و غرب را
 در ساعت این خبر بگذار ای خبرگزار^(۸)

از عنصری نیز بیتی در لغت نامه دهخدا نقل شده است که در آن اسکدار آمده اما آن بیتی که ذیلاً آورده می شود در دیوان های چاپی عنصری به نظر اینجانب نرسید.

تو گویی که زاسرار ایشان همی
 فرستد بدو آفتاب اسکدار

اگر مطالبی را که عموم کتب لغت درباره « اسکدار » نوشته اند و غالباً رونویسی کتب ماقبل است بررسی و دسته بندی کنیم سه معنی به دست می آید:

اول - پیک سواری که در هر منزل اسب و توشه راه برای او آماده باشد و او با اسبان تازه نفس پیام یا نامه خود را به مقصد برساند^(۹).

دوم - پیک های متعددی که در مسافت معین آماده باشند و هر پیک به محض وصول نامه ها را به دیگری دهد و این یکی بی درنگ حرکت کند و بدان دیگر رساند تا مقصد... و این پیکان ممکن است سوار یا پیاده باشند^(۱۰).

سوم - خریطه و کیسه ای که مکتوب را در آن نهند^(۱۱).

خوارزمی در مفاتیح‌العلوم می‌نویسد^(۱۲) که اسکدار فارسی است به معنی «ازکوداری» یعنی از کجا گرفته‌ای؟ و آن مدرجی است که در آن عدد خرائط و کتب وارده و نامه‌های صاحبان آنها نوشته می‌شود^(۱۳).

مرحومان ادیب پیشاوری مصحح تاریخ بیهقی^(۱۴) و دهخدا^(۱۵) احتمال داده‌اند که اصل این کلمه «اسب‌گذار» است.

آقای دکتر فیاض مصحح دیگر تاریخ بیهقی نوشته‌اند که: اسکدار در تاریخ بیهقی گاه به معنی برید چاپاری و گاه به معنی خریطه حاوی نامه‌های او استعمال شده است و اختلاف دو معنی از باب حقیقت و مجاز است؛ و درباره «حلقه برافکنده و بر در زده» می‌نویسند: می‌توان احتمال داد که «حلقه برافکنده» به معنی حلقه‌دار است و «بر در زده» هم گویا به معنی مهر بر در زده است. خلاصه آن که خریطه نامه حلقه کشیده و مهر و موم شده بوده است برای اهتمام به آن^(۱۶).

مرحوم ملک‌الشعراء بهار در جلد دوم سبک‌شناسی^(۱۷) درباره «حلقه برافکندن و بر در زدن» می‌نویسند: «در این اصطلاح اهل تحقیق حیرانند. آنچه مسلم است این است که هر جا مرادش رسیدن نامه‌های مهم و عمده دولتی است این اصطلاح را بیان می‌کند... و شک نیست که حلقه برافکنده و بر در زده صفت خریطه و نامه‌هاست نه صفت مأمور اسکدار چنان که بعضی گمان کرده‌اند» و بعد در ذیل صفحه می‌نویسند که: «از حلقه مراد حلقه فلزین یا چرمی بوده است که بر خریطه یک یا چند تا افکنده و سپس روی آن را برچسب می‌زده‌اند و کلمه «بر در» گویا مصحف «پروز» است یعنی حاشیه و سجاف که همان سرچسب باشد که بر خریطه می‌زده‌اند یا بر طومارها و یا بر هردو. یعنی هرگاه نامه‌های مهم و عمده می‌خواستند به پست بدهند آنها را در کیسه چرمین نهاده و گرد هر

طومار حلقه افکنده و روی حلقه را به‌طور عمودی پروز (حاشیه نازک کاغذ) می‌چسبانده‌اند و مهر می‌زده‌اند و باز بر خود خریطه هم حلقه افکنده و روی آن را پروز زده و مهر می‌کردند.

با یک بررسی اجمالی روشن می‌شود که در پنج عبارت از شش عبارت بیهقی که به عنوان شاهد آورده شد « اسکدار» را نمی‌توان اسب‌گذار و قاصد و خلاصه انسان دانست. اسکدار شیء است و تا شیء نباشد درباره آن نمی‌توان نوشت: « اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده... آن را بیاورد و بستدم و بگشادم نامه صاحب برید بود» چه شیئی است که می‌توان آن را ستاند و گشاد.

همچنین آنجا که می‌نویسد: «من نامه نبشتم... و خریطه کردند در اسکدار گوزگانان نهادند و حلقه برافکنند و بر در زدند و گسیل کردند.» باز معلوم است که نامه را خریطه کرده‌اند یعنی در کیسه و لفاف نهاده‌اند و آن را در « اسکدار گوزگانان»، پس اسکدار باید معنی ظرفیت افاده کند تا بتوان در آن چیزی نهاد. جای دیگر به وضوح اسکدار از انسان حامل آن جدا ذکر شده است: «سواری در رسید از سوارانی که به راه غور ایستانیده بودند و اسکداری داشت حلقه‌ها برافکنده و بر در زده... اُستادم آن را بستد و بگشاد یک خریطه هم بر در زده...»

پس در چند تردیدی باقی نمی‌ماند:

اول اینکه: اسکدار شیئی است و اگر در موردی این کلمه بر حامل شیئی نیز اطلاق شده از باب مجاز است.

دوم اینکه: نامه‌های مهم را در خریطه می‌کرده‌اند و خریطه را در اسکدار

می‌نهادند و در این صورت هم خریطه بر در زده بوده و هم اسکدار.

سوم اینکه: بر اسکدارهای محتوی اخبار مهم یا محرمانه حلقه می‌افکنده و درش را مهر می‌کرده‌اند.

نکته جالب این است که چنین چیزی با همه این صفات در دستگاه عریضه‌بری امیر بخارا به اسم «عریضه چوب» وجود داشته و تا پنجاه سال پیش به کار می‌رفته است.

عریضه چوب عبارت است از چوبی به طول تقریباً ۴۰ سانتی‌متر که یک سر آن از سر دیگرش ضخیم‌تر و پهن‌تر است. در طول چوب یک فرورفتگی به عرض ۵-۶ سانتی‌متر تعبیه شده است که روی آن را قطعه چوب دیگری متناسب با شکل فرورفتگی می‌پوشاند و این چوب نقش در آن محفظه را ایفا می‌کند و می‌توان آن را به جلو و عقب حرکت داد مثل قلمدانی که درش از بالا باز و بسته شود. گزارش‌های محرمانه و احکام عزل و نصب و مطالب مهم دیگر را لوله کرده در فرورفتگی وسط چوب قرار می‌دهند و گاه برای مزید اطمینان آنها یا بعضی از آنها را در کیسه کوچک دیگری دوخته سر کیسه را مهر و موم می‌کنند و بعد این کیسه کوچک را در فرورفتگی وسط چوب می‌نهند و در کشوی آن را جا می‌اندازند. بعد آن را در کیسه‌ای که به شکل غلافی از پوست یا پارچه است می‌نهند و سرش را می‌دوزند و نام و عنوان گیرنده را بر کاغذی می‌نویسند و بر سر لفاف می‌چسبانند.

آنگاه حلقه‌هایی برنجین را که مناسب با قطر تمام آن چوب تهیه شده است از طرف باریک‌تر به طرف قطورتر چوب می‌رانند تا حلقه‌ها در جعبه را با فشار محکم نگاه دارد. قبل از رد کردن حلقه‌ها در زیر آنها چند رشته نخ در طول

چوب قرار می‌دهند و وقتی آخرین حلقه به جای خود محکم شد سر نخ‌ها را به هم می‌بندند و بر روی درِ عریضه چوب مُهر و موم می‌کنند به طوری که خارج شدن حلقه بی شکسته شدنِ مُهر و موم ممکن نمی‌باشد و به این طریق می‌توانند دست‌نخوردگی آن را مورد مذاقه قرار دهند.

این عریضه چوب یا به اصطلاح بیهقی «اسکدار» به پیک داده می‌شود تا سالم به مقصد برساند.

پس بنا بر شرحی که گذشت کلمه اسکدار از نظر لغوی باید مرکب باشد از «اسک» به معنی قاصد و پیک چنانکه در کتب لغت آورده‌اند^(۱۸) بعلاوه «دار» که به معنی چوب است^(۱۹) و مجموعاً «اسکدار» به معنی چوبِ مخصوصِ پیک می‌شود و به عبارت تازه‌تر عریضه چوب.

اما «بر در زده» باید به معنی مُهر و موم کرده باشد و این استنباط را از «سیم زده» و «زر زده» داریم که به معنی سیم یا زرِ مسکوک است یعنی سیم یا زری که نام و عنوان کسی بر آن نقش شده باشد.

اکنون بار دیگر یکی از عبارات بیهقی را در مسأله مورد بحث مرور می‌کنیم بی‌آنکه ابهامی در آن بیابیم «پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده. دیوان‌بان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد سخت مهم باشد آن را بیاورد و بستدم و بگشادم نامه صاحب برید بود برادر ابوالفتح حاتمی، به امیر دادم بستد و بخواند».

✱

سود دیگری که اینجانب را از آداب و رسوم عوام خراسان حاصل شد حل

مشکلی دیگر از تاریخ بیهقی و امکان تصحیح عبارت آن است.

در تاریخ بیهقی می‌بینیم که ابوسهل زوزنی عارض در باب التونتاش خوارزمشاه تضریبی می‌کند تا آنجا که سلطان مسعود غزنوی محرمانه به خط خویش ملطفه‌ای به قائد منجوق مهتر لشکر کجات و از هواداران خود که مقیم دربار خوارزمشاه است می‌نویسد و او را به برانداختن خوارزمشاه تحریض می‌کند. این راز پنهان نمی‌ماند شاه به عبدوس می‌گوید و عبدوس در عالم مستی به ابوالفتح حاتمی و ابوالفتح حاتمی به سفیر خوارزمشاه در دربار مسعود که نامش ابومحمد مسعدی است اظهار می‌کند و چیزی نیکو می‌ستاند.

سفیر فوراً مطلب را به دربار خوارزم می‌رساند در نتیجه خوارزمشاه و وزیرش احمد عبدالصمد تدبیری می‌کنند و قائد منجوق را که پای از گلیم خویش فراتر نهاده است پیش از آن که بتواند زیانی برساند با تحقیر و استخفافی تمام می‌کشند و ملطفه‌ای را که به خط شاه بوده است از دبیر قائد می‌ستانند و به این ترتیب آبروی سلطان مسعود به خطر می‌افتد، بعلاوه بیم عصیان خوارزمشاه او را پریشان‌خاطر می‌دارد. سرانجام برای مصلحت وقت مسعدی سفیر خوارزمشاه را وامی‌دارند که قاصدی نزد خوارزمشاه بفرستد و جداگانه با اسکدار هم نامه بنویسد که آنچه قبلاً در این باب نوشته بر اثر دو به‌هم‌زنی ابوالفتح حاتمی بوده و حقیقت نداشته است و در نتیجه ابوالفتح مجازات کافی شده است و واقعاً هم شاه ابوالفتح را پانصد چوب می‌زند و منصب اشراف بلخ را از او باز می‌ستاند.

ناگفته پیداست که این رفع رجوع‌ها و رفوگری‌ها در برابر ملطفه‌ای که به خط خود سلطان مسعود است درباره برکناری و نابودی خوارزمشاه، اثری

نمی‌تواند داشته باشد و خوارزمشاه و وزیر خردمندش احمد عبدالصمد هوشیارتر و کاردیده تر از آنند که با چنین تظاهرات سطحی فریب بخورند. در اینجا است که خواجه یعنی وزیر سلطان مسعود که این کارها بی‌اطلاع او انجام گرفته است با بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت در خلوت سخن می‌گوید و از این خام‌کاری و عواقب آن اظهار نگرانی می‌کند و مشکل عبارتی نیز در همین جاست: «چون مسعدی برفت خواجه با من خالی کرد و گفت دیدی که چه کردند؟ که عالمی را بشورانیدند و آن آلتونتاش است نه دیو سبا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا شود آلتونتاش رفت از دست»^(۲۰).

اکنون باید دید «دیو سبا» یعنی چه و مقایسه آلتونتاش با او و برتر شمردن آلتونتاش چه مبنایی دارد و اگر دیو سبا نیست پس چیست؟

در تاریخ بیهقی مصحح ادیب پیشاوری «دیو سیاه» است که باز از این تفضیل و انکار مهمی محصلی به دست نمی‌آید. آقای دکتر فیاض در ذیل ص ۳۱۹ تاریخ بیهقی مصحح خودشان نوشته‌اند: کذا در سه نسخه (یعنی دیو سبا) در یب: «دیو سیاه» و هیچ‌یک معلوم نیست شاید «دیوپا» باشد به معنی عنکبوت یا «زیره با» باشد به معنی آتش زیره، به احتمال آن که چنین کلمه‌ای را در آن وقت به عنوان مثال تحقیر استعمال می‌کرده‌اند به هر حال محل تأمل است.

برای حل این مشکل می‌توان از تداول عوام خراسان کمک گرفت. در عرف اینان مثل اعلای بی‌دفاعی و عجز و تسلیم «دول آسیا»^(۲۱) است و دول مصحف دلو است.

دلو آسیا مخزن سر باز ذوذنقه‌ای شکلی است که قاعده آن به طرف بالا است و رأسش که بسیار تنگ می‌شود رو به پایین و محاذی سوراخ قطب آسیا

قرار دارد و از آنجاست که با آلتی که تعبیه کرده‌اند با هر لرزشی چند دانه به وسط دو سنگ می‌ریزد و آرد می‌شود. هرکس بخوهد غلّه خود را آرد کند آن را در دلو آسیا خالی می‌کند. بنابراین دلو آسیا مظهر تسلیم محض و بی‌دفاعی مطلق است تا آنجا که کودکی یا پیرزنی هم می‌تواند بار خود را بر او تحمیل و در آن خالی کند بی‌آن که دلو آسیا درک و دریافت و مقاومت و عکس‌العملی بتواند از خود نشان بدهد. در مجادلات عوام خراسان وقتی کسی دیگری را بر گزافه تهدید می‌کند که چنین و چنان خواهد کرد می‌گویند مگر «دل آسیایه»؟! یعنی مگر دلو آسیاست که تو هر کار بخوای بتوانی کرد و طرف تسلیم محض باشد و عکس‌العملی نشان ندهد؟!!

با توجه به آنچه گذشت به نظر اینجانب عبارت بیهقی «نه دیو سبا نه دیو سیاه نه دیوپا و نه زیره باست»، صحیح آن «دلو آسیا»ست و عبارت متن را باید بدین صورت اصلاح کرد: «و آن آلتونتاش است نه دلو آسیا و چون احمد عبدالصمدی با وی این خبر کی روا باشد. آلتونتاش رفت از دست».

یادداشت‌ها:

۱. تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی - دکتر فیاض، ص ۲۹۵.
۲. همان، ص ۳۱۸.
۳. همان، ص ۳۶۵.
۴. همان، ص ۳۱۹-۳۲۰.
۵. همان، ص ۳۴۳.
۶. همان، ص ۳۹۹.
۷. همان، ص ۵۴۳.
۸. دیوان منوچهری، مصحح دبیرسیاقی، ص ۳۱، چاپ دوم تیرماه ۱۳۳۸.
۹. لغت فرس اسدی، جهانگیری، رشیدی، شرفنامه منیری، غیاث‌اللغات، سروری.
۱۰. حاشیه فرهنگ اسدی نخجوانی، برهان قاطع، صحاح‌الفرس.
۱۱. «خريطة الفيح يضع فيها الكتب» السامی فی الاسامی، برهان، سروری.

۱۲. مفاتیح العلوم، ص ۴۱ «الاسکدار لفظة فارسیة و تفسیره از کوداری ای من این تمسک و هو مدرج یکتب فیہ عددالخرائط والکتب الواردة والنافذه و اسامی اربابها».
۱۳. لغتنامه دهخدا، ص ۲۳۵۰.
۱۴. تاریخ بیهقی، مصحح ادیب، ص ۳۲۲.
۱۵. لغتنامه دهخدا، ص ۲۳۵۰.
۱۶. تاریخ بیهقی، مصحح دکتر غنی - دکتر فیاض، ذیل ص ۲۹۵.
۱۷. همان، ص ۳۱۹.
۱۸. سبک‌شناسی، جلد دوم، ص ۸۱.
۱۹. برهان قاطع، مصحح دکتر معین، ص ۱۳۳ و برهان جامع.
۲۰. مانند داربست به معنی چوب‌بست و داربان به معنی تیر سقف و داربوی به معنی چوب عود، جلد دوم فرهنگ فارسی دکتر معین، ص ۱۴۸۱.
۲۱. تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی - دکتر فیاض، ص ۳۱۹.
۲۲. در لهجه مشهدی بر وزن «پل» تلفظ می‌شود.